

مقاله پژوهشی

نقش مردم در انقلاب اسلامی ایران: تحلیلی بر مبنای دیدگاه فوکویی

مهین نیرومند آلانکس^۱، گارینه کشیشیان سیرکی^۲، جهانگیر کرمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

چکیده: امروزه دیگر نمی‌توان عاملیت مردم در ایجاد رخداد‌های اثرگذار در جوامع را نادیده گرفت. به بیانی دیگر در پژوهش‌ها و تحلیل‌های پژوهشگران و متفکران، نقش مردم در تغییر ساختارهای جامعه‌ی خود و بعضاً جهت‌دهی یا تغییر رفتارهای سیاسی حاکمان به طور برجسته مشاهده می‌گردد و تحلیل‌گران و اندیشمندان با پرداختن به عاملیت مردم، جنبش و خیزش‌های معاصر را مورد بررسی قرار می‌دهند. بر همین اساس، مقاله‌ی حاضر با هدف بررسی جایگاه مردم در انقلاب اسلامی ایران با نگاه تبارشناسانه‌ی میشل فوکو انجام و در پی یافتن پاسخی برای این پرسش‌هاست که دال "مردم" در گفتمان‌های مختلفی که در روند انقلاب ایران حاکم شده به چه مدلولاتی اشاره داشته و چگونه می‌توان از منظر تبارشناسی فوکویی، جایگاه مردم در انقلاب را تحلیل نمود؟ ادعای نگارنده آن است که بر اساس نگرشی تبارشناختی، انقلاب اسلامی ایران صرفاً بر اساس عاملیت مردمی قابل درک است و نقش سایر عوامل بسیار محدود بوده است. این نقش آفرینی از مردم سستی رعیت و عشیره‌ای پیش از مشروطه تا مردم مشارکت‌جو در مشروطه‌ی شبه مدرن و سپس در جایگاهی مطیع و رعیت‌گونه در نظام سیاسی دوره‌ی پهلوی و نهایتاً مردم دارای عاملیت در دوره‌ی انقلاب اسلامی، موجبات گسست را در نظام‌های سیاسی متفاوت فراهم آورده است. برای بررسی این ادعا، مباحث در قالب بخش‌های نظری، روند انقلاب، تحلیل عمومی انقلاب و تحلیل تبارشناختی انقلاب ارائه شده و در پایان به استنتاج از مباحث پرداخته می‌شود. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که بدون فهمی از گسست‌های نقش آفرینی دال مردم در طول زمان، نمی‌توان حضور مردم در انقلاب اسلامی را به روشنی تبیین نمود.

واژگان اصلی: مردم، عاملیت، تبارشناسی، فوکو، انقلاب، انقلاب اسلامی ایران.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳ & g.keshishyan71@gmail.com G_keshishyan@azad.ac.ir

دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران.

مردم در انقلاب‌های کلاسیک نقش مهمی ایفاء می‌کنند و اساساً از منظر اندیشه‌پردازان انقلاب-ها، عوامل مختلفی موجب وقوع یک تحول بزرگ همچون انقلاب می‌شوند. برخی به عوامل کارگزاری همچون عوامل انسانی و نقش رهبران، احزاب، طبقات و یا توده‌های مردم اهمیت می‌دهند. برخی دیگر نیز ساختارها و بافتار کلان و نظام‌مند همچون شرایط، محیط و روندها را پررنگ می‌بینند. در هر صورت، چه نگرش کارگزاری را برگزینیم و یا بر رویکرد ساختاری تأکید نماییم، نقش و اهمیت مردم موضوعی کلیدی است که تا پیش از نظریه‌های چپ‌گرا اساساً جایگاهی مهم برای تحلیل از منظر نقش‌آفرینی در روندهای سیاسی نداشته‌اند. اما از نیمه سده‌ی نوزدهم کم‌کم جایگاه مردم نه به عنوان یک امر حاشیه‌ای، بلکه به عنوان محور و مرکزیت امر سیاسی و طبعاً تحولات بزرگ همچون انقلاب‌ها موضوعیت یافت و در بسیاری از تحلیل‌ها وارد شد.

در انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از انقلاب‌های کلاسیک بزرگ جهان و حتی به تعبیری، آخرین انقلاب بزرگ کلاسیک جهان، مردم جایگاهی اساسی داشته‌اند و به همین خاطر نماد اصلی آن حضور گسترده مردم در مناسبت‌های خاصی بوده که در میدان‌های اصلی شهرها به تصویر کشیده شده است و هنوز هم در مراسم سالگرد انقلاب بر این حضور مردمی تأکید می‌شود. اما نکته-ی اصلی در مورد این موضوع آن است که آیا نقش و جایگاه مردم محدود در مناسبت‌های خاص بوده یا اینکه امری دیرپا تر و ریشه‌دار بوده است؟ چگونه می‌توان این حضور را به لحاظ تاریخی تحلیل نمود؟ اساساً دال "مردم" در گفتمان‌های مختلفی که در روند انقلاب ایران حاکم شده به چه مدلولاتی اشاره داشته و لذا می‌توان به پرسش اصلی این مقاله رسید که چگونه می‌توان از منظر تبارشناسی فوکویی این نقش را تحلیل کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ای که مطرح می‌شود آن است که عاملیت مردم ایران رخدادهایی نظیر انقلاب مشروطیت و یا انقلاب ۵۷ را رقم زده و توانسته‌اند با برهم زدن ساختارهای کلی سیاسی-اجتماعی، نظام جمهوری را جایگزین نظام سلطنت پادشاهی نمایند. برای بررسی این فرضیه، از روش تحلیل گفتمان مبتنی بر تبارشناسی فوکو بهره گرفته و پژوهش خود را در چارچوب مباحث زیر دنبال خواهیم کرد:

در همین راستا نخست به مبانی نظری جایگاه مردم در اندیشه تبارشناسی فوکو خواهیم پرداخت. سپس با هدف رسیدن به درکی کلی، انقلاب اسلامی ایران را مورد بررسی قرار خواهیم داد. پس از آن نقش مردم را بر اساس دیدگاه‌های غیرفوکویی تحلیل کرده و در پایان نیز با تبارشناسی

فوکویی به ریشه‌های اصلی این موضوع، به استنتاج از کل بحث خواهیم پرداخت.

یکم. پیشینه پژوهش

در مورد نقش مردم در انقلاب اسلامی ایران منابع متعددی وجود دارد که عموماً آن را با در نظر گرفتن عوامل تاریخی، ساختاری داخلی و خارجی، مذهبی، نقش رهبری و مسائل مرتبط با نوسازی تحلیل می‌کنند. نگارنده در این مقاله در صدد رد تأثیر این عوامل نیست، بلکه صرفاً این ادعا را مطرح می‌کند که توجه به این انقلاب از منظر نقش مردم با رویکردی تبارشناسانه کمتر مورد توجه بوده است. لذا صرفاً به منابع و متونی توجه و تمرکز دارد که به این رویکرد نزدیک شده‌اند. لذا بر این مبنای منابع اندکی در این رابطه وجود دارند که در اینجا به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

تورج اتابکی (۱۴۰۰)، در کتاب تاریخ فرودستان ایران با نقد نادیده انگاری نقش طبقات پایین در تحولات سیاسی ایران، به تلاش برای تدوین تاریخ گروه‌های تهری دست و پذیرفتن عاملیت آنها پرداخته و مدعی است که بیشتر تحولات ایران متأثر از نقش و تأثیر طبقات فرودست بوده و بدون در نظر گرفتن این موضوع هر تبیین و تحلیلی از انقلابات ایرانی از مشروطه به بعد ناقص خواهد بود.

مهران کامروا (۱۳۹۸)، در کتاب انقلاب ایران، ریشه‌های ناآرامی و شورش عمده‌ی تمرکز خود را بر ساختار نظام سیاسی، وضعیت نیروهای مخالف، و روند تغییرات و تحولات اجتماعی گذاشته و صرفاً بخشی را به نقش مردم اختصاص داده و از نگاه او، عمدتاً نارضایتی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را باید موتور محرکه مردم برای مقابله با حکومت دانست و در این رابطه هم قدرت بسیج‌کنندگی امام خمینی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است.

یرواند آبراهامیان (۱۳۹۴) در کتاب «مردم در سیاست ایران» به نقش جمعیت‌های مردمی در انقلابات مشروطه، تحولات پس از مشروطه، جنبش ملی کردن نفت، انقلاب پنجاه و هفت پرداخته است. او از حضور توده‌ی مردم که خواسته‌های شان را در خیابان از حاکمان طلب می‌کرده‌اند به رشته تحریر در آورده است. از این کتاب می‌توان در خصوص ارجاع دادن به نقش و فعالیت‌های مردم ایران در عرصه سیاست و یا برهم زدن نظم موجود بهره گرفت.

جرالد گرین (۱۳۹۲)، در مقاله بسیج مخالفان در انقلاب ایران معتقد است که فروپاشی نظام سیاسی به ضعف دستگاه سرکوب دولت و بسیج فقرا و شهری تحت رهبری نخبگان مذهبی باز می‌گردد و لذا نقش مردم اگر چه اهمیت دارد اما عاملیت موثری در نظر نمی‌آید و دو عنصر ضعف

دولت و رهبری موثر بیش از مردم در تحلیل او وزن و اثر گذاری دارند. درحقیقت، او برای مردم یک نقش بینابین قائل است.

منوچهر محمدی (۱۳۸۰)، از نویسندگان ایرانی ست که نوشته های گوناگونی در مورد انقلاب اسلامی دارد و در بررسی زمینه ها و دلایل بروز انقلاب اسلامی در ایران بر خیرش مردم در واکنش به از دست رفتن ارزش های سنتی و دینی جامعه و به ویژه نقش و اهمیت دین و رهبری در هدایت اعتراضات مردمی در مسیر مقابله با حکومت تأکید دارد و لذا عامل مردم را عموماً در چارچوب مذهب شیعه و رهبری امام خمینی می نگرد.

با توجه به معدود منابع در دسترس برای تحلیل و تبیین و تبارشناسی نقش و جایگاه مردم در انقلاب اسلامی به نظر می رسد که هیچ یک از نویسندگان و تحلیل گران انقلاب اسلامی متفطن موضوع تبارشناسی فوکویی در مورد انقلاب اسلامی نشده و لذا نگارنده متوجه اهمیت کاری ست که در پیش گرفته است تا با رویکردی متفاوت به نقش و جایگاه مردم بپردازد.

دوم. مبانی نظری: مردم در اندیشه‌ی تبارشناسی

رویکرد تبارشناسی فوکو، یکی از تأثیرگذارترین رویکردهای فلسفی و اجتماعی در قرن بیستم بوده است. این رویکرد، به شیوه‌ای نوین به موضوعاتی مانند قدرت، دانش، زندگی روزمره و جامعه نگریسته است. فوکو بر آن است که از رویکرد مرکزیت و یکپارچگی در تحلیل اجتماعی و فرهنگی جدا شویم و به جای آن، به مطالعه قدرت و ارتباطاتی که از این قدرت نشأت می‌گیرد، بپردازیم.

پیش از قرن نوزدهم، نقش و جایگاه مردم در آثار متفکران و اندیشمندان، بعنوان امری حاشیه‌ای مطرح می‌شد و در بررسی تحولات عمیق اجتماعی مانند شورش‌ها و انقلاب‌ها عوامل دیگری از قبیل ساختارها و شرایط محیطی موضوعیت می‌یافتند و مورد تحلیل و تفحص قرار می‌گرفتند. اما پس از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، به تدریج جایگاه مردم نه بعنوان امری حاشیه‌ای، بلکه به عنوان موضوع و محوریت امری سیاسی مورد توجه قرار گرفت و به بسیاری از پژوهش‌ها راه یافت.

مهم‌ترین اندیشمندی که بواسطه‌ی مؤلفه‌های دستگاه فکری او می‌توان جایگاه ویژه‌ای

برای «مردم» قائل شد، میشل فوکو فیلسوف فرانسوی است. برای درک صحیح از نقش و جایگاه «مردم» در جابجایی نظام‌های سیاسی و یا نظام‌های گفتمانی، می‌بایست ابتدا دستگاه فکری فوکو واکاوی و بازخوانی شود؛ چرا که نظام فکری فوکو با مفاهیم کلیدی «گفتمان»، «قدرت»، «دانش» و «حقیقت» سروکار دارد که هر کدام از این مفاهیم در رابطه‌ای درهم تنیده و نظام‌مند با یکدیگر در تعاملند. از این رو شناخت هر یک از این مفاهیم می‌تواند به یافتن پاسخ صحیح برای مسأله اصلی پژوهش حاضر، یعنی چگونگی جایگاه مردم در انقلاب اسلامی در ایران یاری رساند.

میلز درباره‌ی رویکرد گفتمانی فوکو بیان کرده: «گفتمان» عنصری از عناصر در آثار فوکو است. گفتمان چیزی است که چیز دیگری (پاره گفتار، مفهوم، تأثیر) را تولید می‌کند، و نه چیزی که در خود و برای خود وجود دارد و به صورتی جداگانه می‌توان تحلیلش کرد. یک ساختار گفتمانی را به واسطه‌ی نظام‌مندی آراء، نظرات، مفاهیم، شیوه‌های تفکر و رفتاری که در بطن یک بافت خاص شکل گرفته‌اند، و به واسطه‌ی تأثیرات (یا جلوه‌های آن) شیوه‌های تفکر و رفتار می‌توان شناسایی کرد. (میلز، ۱۳۸۸: ۲۷) گفتمان در روش‌شناسی فوکو عمدتاً عملی ناپیوسته و گسسته تلقی می‌شود که اشکال گوناگون آن بعضاً به صورت اتفاقی دانشی را تولید می‌کنند که ممکن است آن دانش که به نظام گفتمانی مبدل گشته پایدار ماند و یا اینکه از بین برود. در این باره دریفوس نوشته است: به نظر فوکو، انواع گفتمان، تاریخت خاص خود را دارند. هر صورت‌بندی گفتاری فضای خاصی برای جولان ایجاد می‌کند که در آن برخی امکان‌ها برای عمل پیدا می‌شوند و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و سپس رها می‌شوند. (دریفوس، ۱۳۷۶: ۱۵۶)

لذا بر مبنای ایده‌ی فوکو، گفتمان‌ها در عرصه‌ی تاریخ، سازنده‌ی نظام‌های نوینی هستند که به مدد مؤلفه‌هایی مانند «قدرت»، «دانش» و حقیقت برساخته می‌شوند. به بیانی دیگر، عناصر سازنده‌ی تحلیل گفتمان فوکو عبارتند از مفاهیمی چون دانش، قدرت و حقیقت که بر مبنای این مفاهیم او ایده‌ی تبارشناسی خود را تبیین می‌کند.

از نظر فوکو، سازنده‌ی اصلی گفتمان‌ها مؤلفه‌ای به نام «قدرت» است. «قدرت» نیز امری سازنده است و واقعیت را می‌آفریند. در واقع، قدرت شرایط امکان پدیده‌های اجتماعی را مهیا می‌سازد و جهان اجتماعی را خلق می‌کند. بواسطه‌ی قدرت است که پدیده‌های اجتماعی، روابط و ویژگی‌های خاص خود را می‌یابند. فوکو برای اثبات ایده‌اش مثالی می‌زند: بعنوان نمونه، «جرم» به تدریج برای حوزه‌ی نهادی مانند (زندان)، سوژه‌ی خاص خود (مجرم) و پرکتیس منحصر به خود (

اجتماعی کردن مجدد) را می‌سازد. قدرت همواره با دانش گره می‌خورد. قدرت و دانش متضمن یکدیگرند. برای مثال، در کنار نظام زندان مدرن (جُرم شناس) نیز وجود دارد. (Focault, 1979, p. 27)

فوکو در نقد مدرنیته، درونمایه‌های اصلی فلسفه روشنگری از جمله ذهنیت شناسنده، خردباوری، آزادی، ترقی و فردباوری را مورد انتقاد قرار داد و نوشت: برآیند اشکال نوین قدرت و دانش، صورت‌های تازه‌ای از اقتدار و سلطه به وجود می‌آورد. (حقیقت، ۱۳۹۸: ۵۳۶). به تعبیر فوکو، قدرت نه تنها روابط سیاسی، بلکه تمام روابط انسانی را در بر می‌گیرد و متضمن نوعی آزادی دوجانبه و نه سلطه‌ی یک جانبه است. این بدان معناست که در روابط قدرت، همواره امکان «مقاومت» وجود دارد و قدرت و آزادی ملازم یکدیگرند. (برنز، ۱۳۸۴: ۱۰۴) اما از نظر فوکو صورت‌های اقتدار همواره سلبی و امری منفی نبوده، بلکه قدرت می‌تواند صورت‌های مثبتی نیز داشته باشد. یورگنسن در این باره نوشته: فوکو در آثار دیرینه شناختی‌اش نظریه‌ای در باب قدرت - دانش ارائه کرد. او به جای این که کنشگران و ساختارها را مقولات اصلی به شمار آورد بر قدرت متمرکز می‌شود. قدرت نیز همچون گفتمان به یک کنشگر خاص از قبیل افراد یا دولت یا گروه‌های دارای منافع خاص تعلق ندارند، قدرت در میان پرکنس‌های اجتماعی مختلف پخش شده است. بنابراین قدرت را نباید صرفاً سرکوبگر به شمار آورد. بلکه می‌تواند مولد هم باشد، قدرت گفتمان‌ها، دانش، بدن‌ها و ذهنیت‌ها را می‌سازد. (یورگنسن، ۱۳۹۲: ۳۶)

فوکو باور به ارتباط مستقیم و تنگاتنگی میان قدرت و دانش دارد. اتصال قدرت و دانش با یکدیگر نشان دهنده‌ی رابطه‌ی تنگاتنگ قدرت با گفتمان است. او در کتاب «مراقبت و تنبیه» نوشته: قدرت دانش را تولید می‌کند. قدرت و دانش مستقیماً با هم پیوند دارند. هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون شکل‌گیری مرتبط با دانش وجود ندارد و هیچ دانشی بدون حدس و تشکیل روابط قدرت در همان دوره قابل تحقق نمی‌باشد (Focault, 1979, p. 119). فیرحی درباره‌ی ارتباط میان قدرت و دانش از نظر فوکو گفته است: فوکو فقط به رابطه صرف قدرت - دانش توجه ندارد، بلکه به تحلیل نقش این رابطه در جامعه می‌پردازد. او کوشش می‌کند نشان دهد که انسان‌ها چگونه بواسطه روابط نهادی شده قدرت - دانش، تحت سلطه و نظم خاصی سامان یافته و زندگی می‌کنند. (فیرحی، ۱۳۹۶: ۶۰)

با این تفاسیر، فوکو برای عنصر قدرت دو کارکرد قائل است. در کتاب «مراقبت و تنبیه»

می‌گوید: قدرت در جهان ماقبل مدرن، متمرکز و خشن، غیرفراگیر، آشکار و مستقیم، آگاهانه و سوزهای و دارای ویژگی‌های سلبی بود. قدرت مدرن ایجابی و تولید کننده است و از همین جهت با تبارشناسی پیوند می‌خورد (Focault, 1979, p. 242).

از این رو، قدرت یک عنصر کلیدی در بحث‌های مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر بسزایی در بازاندیشی درباب الگوها یا مدل‌های قدرت داشته است، برخلاف بیشتر اومانیست‌های لیبرال که معتقدند نوعی مایملک است (به طوری که یکی قدرت را از یکی دیگر می‌گیرد یا مصادره می‌کند)، یا برخلاف نظریه پردازان مارکسیست که می‌گویند مناسبات قدرت را مناسبات اقتصادی تعیین می‌کند، فوکو کوشیده است تا پیچیدگی‌های گسترده‌ی رویه‌هایی را که می‌توان در ذیل اصطلاح قدرت گرد آورد، از نظر دور ندارد. (میلز، ۱۳۸۸: ۳۰-۲۹)

تبارشناسی فوکو که در امتداد تبارشناسی نیچه است بر خطوط نَسَب و تبارهای ناپیوسته در مطالعه‌اش راجع به دانش تأکید می‌کند. بدان معنا که در پژوهش‌های تاریخی، روندها ناپیوستگی به صورت خطی مطالعه گردد، زیرا نظام‌های گفتمانی مبتنی بر دانش جدیدی میان روندهای تاریخی انقطاع ایجاد می‌کنند. در ارتباط با این ایده فوکو گفته: به نظرم در برخی از انواع رشته‌های دانش مانند زیست‌شناسی، اقتصاد سیاسی، روان‌شناسی و پزشکی و ...، برخلاف آنچه که به طور معمول است، روندی آهسته و پیوسته وجود ندارد. (Focault, 1980, p. 111)

اما تبارشناسی فوکو از آنجایی راهش را با تبارشناسی نیچه جدا می‌کند که بدنبال معنا بخشیدن به مفاهیم در موقعیت‌های گوناگون زمانی قرار گرفته بر محور نظام‌های گفتمانی است. بدان معنا که با استفاده از گزاره‌های معنادار و صادق پذیرفته شده در یک دوره‌ی خاص تاریخی، نظام گفتمانی نوینی شکل می‌گیرد و گفتمان پیشین خود را تغییر می‌دهد. فوکو گفتمان را بدین صورت شرح می‌دهد: زمانی به مجموعه‌ای از گزاره‌ها گفتمان می‌گویند که به یک صورت بندی گفتمانی متعلق باشد. گفتمان تشکیل یافته از تعداد محدودی از گزاره‌هایی است که بتوان تعدادی از شرایط لازم برای وجود آن تعریف کرد. گفتمان از ابتدا تا به انتها تاریخی است. بخشی از تاریخ است که محدودیت‌ها، تقسیم‌بندی‌ها، تحولات و صورت‌های خاص زمانمند خود را تحمیل می‌کند (Focault, 1972, p. 117).

فوکو علاوه بر مطرح کردن کارکردهای ایجابی و سلبی عنصر قدرت، به ایستا نبودن این عنصر نیز تأکید می‌کند و می‌نویسد: قدرت پیوسته در حال تغییر شکل بوده و مانند هر پدیده‌ی

دیگری به شکل تاریخی برساخته شده است (Focault, 1980, p. 159). در واقع، فوکو معتقد است ماهیت اشکال قدرت و نحوه‌ی کارکرد آن در طول تاریخ تغییر می‌کند و به جای کشف جوهر آن سعی نمائیم آن را توصیف کنیم. حال جهت فهم تغییرگفتمانی نظام‌ها بواسطه‌ی قدرت‌های خُرد مبتنی بر روش تبارشناسی فوکو، به شرح رویداد انقلاب اسلامی ایران که توسط «مردم» رخ داد می‌پردازیم.

سوم. روند تحولات انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی یکی از مردمی‌ترین انقلاب‌های کلاسیک جهان محسوب می‌شود و حتی فراتر از انقلاب کلاسیک است از آن جهت که با مبارزه‌ی مسلحانه صورت نمی‌گیرد. سیر تحول این انقلاب که ریشه در تحولات ایران سده بیستم دارد، نشان می‌دهد که از نخستین مراحل آن تا زمان پیروزی و پس از آن و حتی در جنگ تحمیلی نیز نقش مردم اساسی بوده است. در این بخش به بررسی مراحل انقلاب خواهیم پرداخت.

الف. از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید

انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۴ با مبارزات و تلاش‌های گروهی از نخبگان، روشنفکران و فعالان سیاسی آغاز شد. این انقلاب بر اساس پایه‌های اجتماعی مردمی و خواسته‌های آن‌ها برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های بیشتر در کشور صورت گرفت.

در طول دوران قاجار ایران با مشکلاتی مانند بی‌ثباتی سیاسی، فقر و فساد دست و پنجه نرم می‌کرد. این مشکلات باعث شد تا رویکرد مردم نسبت به سیاست و جامعه تغییر کند. تحریم‌های اقتصادی و مالی برای پرداخت دیون به اروپا تحمیل شده بودند و این موضوع موجب گردید تا مردم به شدت از بی‌عدالتی‌ها، فقر و بی‌ثباتی سیاسی خسته شوند. به گفته‌ی مجدالاسلام کرمانی در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»: سلسله‌ی فاسد قاجار، به کمک مقامات غرب و با فروختن اراضی، واگذاری امتیازات و مزایا و حتی فروختن دهقانان به بردگی برای ترکمن‌ها، تجملات، مستمری‌ها، هدایا و مسافرت‌های خارج؛ کشور را تاراج کرد. (کرمانی، ۱۳۴۷: ۹۹)

بسیاری از نخبگان و روشنفکران به این باور رسیده بودند که باید یک نظام جدید با مبانی دموکراتیک در ایران شکل گیرد. به باور آبراهامیان: روشنفکران، نگران پیشرفت سریع، نارضایتی

فزاینده‌ی خود را از حرکت بطئی نوسازی و رشد فراوان فساد دربار اظهار می‌داشتند. طبقه‌ی متوسط سستی، بی‌دفاع در برابر رقبای بیگانه، کم‌کم دریافتند که قاجارها بیشتر درصدد تقویت دولت در برابر جامعه‌اند تا حمایت جامعه در برابر قدرت‌های سلطه‌جو. در این میان، سطح زندگی عامه‌ی مردم بویژه پیشه‌وران شهری و توده‌ی دهقانان، از سویی بر اثر رقابت غرب، از طرفی در نتیجه‌ی واگذاری هر چه بیشتر امتیازات و از جانبی به دلیل آن که تولید ناخالص ملی با رشد تدریجی جمعیت کاستی گرفت، پایین آمد. (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۶۴)

در این شرایط، نخبگان و روشنفکران برای تحقق این هدف، با استفاده از رسانه‌های خود، بحث‌هایی را درباره‌ی حقوق مردم و ضرورت ایجاد نظام دموکراتیک در کشور آغاز کردند. این بحث‌ها باعث شد تا مردم ایران به عنوان کنشگر اجتماعی به مسائل جامعه توجه کنند. آبراهامیان در این رابطه نوشته تعداد روزنامه‌ها و نشریاتی که در داخل ایران منتشر می‌شد، از شش فقره در آستانه‌ی انقلاب به بیش از یکصد فقره در عرض ده ماه پس از مجلس مؤسسان ترقی کرد. بسیاری از نشریات عناوین خوش‌بینانه، ناسیونالیستی و رادیکالی چون ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو داشتند. ناظم الاسلام کرمانی از انجمن مخفی در تهران با ندای وطن ظهور کرد. پنج عضو کمیته انقلابی از جمله سلیمان اسکندری روزنامه‌های مشهور حقوق، صوراسرافیل، مساوات و روح القدس را منتشر کردند. (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۸۰-۷۹)

روشنفکران و مبارزان توانستند با تلاش و تحمل تنش‌ها و فشارهای قاجاریان به تدریج جنبش را به سرانجام برسانند و قانون اساسی جدیدی در انقلاب مشروطه تدوین نمایند. انقلاب مشروطه دستاوردهایی بهمراه داشت که نهایتاً در جدال با شاه نتوانست چندان دوام آورد و عمر کوتاهی داشت. آن دستاوردها عبارت بودند از: تأسیس اولین مجلس ایران با انتخاب مردم، تدوین قانون اساسی با الهام از قوانین اساسی کشورهای اروپایی، کنترل قدرت نامحدود شاه در قالب قانون اساسی، ایجاد زمینه‌ی تبادل اندیشه‌ها، گسترش چاپ مطبوعات، شکل‌گیری تشکل‌های صنفی.

سلطنت‌طلبان در اوایل دی ماه، با جلب حمایت شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد بسیار مورد احترام، اما سخت محافظه‌کار که در اعتراضات سال ۱۲۸۵ با بهبهانی و طباطبایی همراهی کرده بود، در خیابان‌ها ظاهر شدند. شیخ فضل‌الله نوری که اکنون از رادیکال‌های غیرمذهبی به هراس افتاده بود، به امام جمعه سلطنت‌طلب تهران کمک کرد و از همه‌ی مسلمانان مؤمن خواست که در میدان توپخانه برای دفاع از «شریعت» در برابر مشروطه خواهان کافر گرد آیند. چنان جمعیت انبوهی این

دعوت را اجابت کردند که راه عبور و مرور به کلی مسدود شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۸۶)

جنگ داخلی و هرج و مرج ایده‌ی اصلی انقلاب مشروطه را به حاشیه برد و مسائل دیگری در صدر جریان‌های آن دوران حائز اهمیت شدند. آبراهامیان در کتاب «مردم در سیاست ایران» توضیح می‌دهد: طی دوازده سال آتی، جای نبرد میان شاه‌دوست‌ها و مشروطه‌چی‌ها را نبرد میان قدرت‌های بزرگ و ملی‌گراهای ایرانی گرفت. موضوعاتی که انبوه آدم‌ها را به خیابان‌ها می‌کشاندند، دیگر نه امور مربوط به حقوق مشروطه بلکه مسائلی حول تمامیت ارضی و یکپارچگی ملت بودند. در این جو ناامن بود که سرداری ناشناخته به نام رضاخان با قشونی از قزاق‌های حقوق‌نگرفته لشکرکشی کرد به تهران و دولتی تازه سرکار آورد. (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۴۹-۴۸) همایون کاتوزیان در این باره در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» نوشته: سال‌های ۱۳۰۵-۱۲۹۹ دوران حاکمیت دوگانه بود: دوران مبارزه‌ی سخت بین افراد رقیب و نیز بین دیدگاه‌های سیاسی رقیب برای تصاحب قدرت سیاسی. این دوره با کودتای اسفند ۱۲۹۹ آغاز شد. (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۱۲) رضاشاه که در سال ۱۳۰۰ وزیر جنگ بود، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ با عنوان پادشاهی حکومت کرد و نهایتاً در ۱۳۲۰ با ورود متفقین به ایران مجبور به استعفاء و واگذاری سلطنت پادشاهی به پسرش محمدرضا پهلوی شد.

ب. از انقلاب سفید شاه تا انقلاب در سال ۱۳۵۷

در مورد آغاز انقلاب ایران دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. اما بدون ورود در این مجادله، می‌توان سال‌های دهه ۱۳۴۰ را مهم‌ترین مرحله آغازین آن از نظر گروه‌های مختلف دانست و نوعی اجماع را در این رابطه دریافت. در واقع، اصلاحات ارضی محور اصلی انقلاب سفید بود. مقدمات این اصلاحات در ۱۳۴۰ در دوران نخست‌وزیری امینی آغاز شد و یک سال بعد شاه آن را تصویب و بعنوان مهم‌ترین دستاورد خود مطرح نمود.

با فروش زمین‌ها بدنبال اصلاحات ارضی، سیل مهاجرت روستائیان به شهرها فرایندی را پشت سر گذرانده که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ این فرایند شدت بی‌سابقه‌ای می‌گیرد. مسائلی از قبیل تکه شدن زمین‌ها در اثر تقسیم اراضی، احتکار، دلالی، رباخواری و به صرفه نبودن زمین‌ها از حیث اقتصادی منجر به هدایت زارعین به شهرها شده برای کار در کارخانجات و کارگاه‌هایی که به سرعت در شهرها دایر می‌شدند. کارخانجات و کارگاه‌هایی که به نیروهای غیرماهر نیاز داشتند، سریعاً مهاجرین روستایی را جذب می‌کردند بی‌آنکه امنیت شغلی برای آنان ایجاد کنند. در این باب

آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن» می‌نویسد: کسانی که در تهران زندگی می‌کردند از فرصت دسترسی بهتر به آموزش، امکانات بهداشتی، رسانه‌ها، شغل و درآمد و همچنین دسترسی به فرایندهای تصمیم‌گیری برخوردار بودند. تعجبی نداشت که ساکنان روستاها و دیگر شهرهای کوچک‌تر، بی‌توجه به مشکلات و گرفتارهایی نظیر اجاره‌های بالا، تراکم جمعیت و آلودگی هوا، به امید یک زندگی بهتر مایل به مهاجرت به تهران بودند. (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۲۵۶-۲۵۷)

آصف بیات از فرآیند ساختار شهری و الگوهای طراحی شده‌ی منطقه‌ای که منجر به جداسازی طبقاتی و شکل‌گیری محله‌های اطراف شهرهای بزرگ گردید، سخن می‌گوید: «این فرآیند به خصوص بعد از سال ۱۳۴۵ که مقررات معروف ماده ۱۰۰ قانون شهرداری تصویب شد، شتاب گرفت. این قانون، تخریب ساخت و سازهای غیرقانونی هم در داخل محدوده‌های شهری و هم در منطقه (حریم) اطراف شهرها را، مجاز کرد. در نتیجه، سکونت‌گاه‌های غیررسمی و حاشیه‌ای بیشتر و بیشتر شده و به شکل‌گیری «جوامع مجزای تهی‌دستان» منتهی شد.» (بیات، ۱۳۹۳: ۵۶-۵۷).

با این تفاسیر، با ظهور پدیده‌ی حاشیه‌نشینی مشکلات عدیده‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از قبیل پیدایش فقر و فاصله‌ی طبقاتی در شهرها، پیدایش زاغه‌نشین‌ها، سرقت، خشونت، اعتیاد، طلاق، وجود مشاغل نامناسب، اجاره‌نشینی، طرد شدگی از جانب طبقه‌ی مرفه و نیز ادغام مهاجرین روستایی در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ با فرهنگ‌های متفاوت که بعضاً بجای همبستگی اجتماعی موجب نزاع‌های درون‌گروهی می‌گردید، بروز می‌کرد. از روند مراحل انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی می‌توان نتیجه گرفت که انقلاب اسلامی روند مشخصی را از زمان شکل‌گیری نخستین جرقه‌های اعتراضی مردم پیموده است که در دوره‌ی دو دهه‌ای از یک اعتراض محدود به جنبشی فراگیر تبدیل شده و با تشدید روند انقلابی در دو سال آخر به یک تحول بزرگ منجر شده است. اما نکته اصلی آن است که کارگزاران اصلی این انقلاب کدامند و ساختارهای مؤثر بر آن چگونه عمل کرده‌اند. در بحث بعدی به برخی از زوایای این مهم خواهیم پرداخت.

چهارم. نگرش‌های معارض به جایگاه مردم

در بررسی و تحلیل جایگاه مردم در انقلاب‌های کلاسیک و از همه مهم‌تر در انقلاب ایران، دیدگاه‌های لیبرال بر عنصر آزادی‌خواهی و نهادگرایی مردم تأکید دارند و عناصر اقتصادی را نیز صرفاً کاتالیزوری برای بازار آزاد می‌پندارند. دیدگاه‌های جامعه‌شناختی بر عناصری مانند جنبش

اجتماعی و مفاهیم جماعتی تأکید دارند و چپگرهای سستی نیز عمدتاً نارضایتی‌های طبقاتی را محور اصلی تحرک مردمی می‌بینند. در این بخش به بررسی برخی دیدگاه‌های غیر فوکویی در خصوص انقلاب‌ها خواهیم پرداخت.

در بررسی عوامل و دلایل اتفاقات تاریخی و یا سیاسی، عمدتاً دیدگاه‌ها و رویکردهای متفاوتی وجود دارد. برخی از فیلسوفان و متفکران مانند توکویل^۱، هگل^۲ و مارکس^۳ ساختار یا عوامل موقعیتی مرتبط با ساختارها همچون محیط، شرایط و روندها را علل اصلی اتفاقات تاریخی و یا سیاسی می‌دانند و برخی دیگر عوامل انسانی، طبقات و یا توده‌های مردم را در جهت برهم زدن مناسبات اجتماعی - سیاسی در اولویت قرار می‌دهند. به گفته‌ی شکویی: توماس کارلایل، فیلسوف اسکاتلندی نقش عمده‌ای برای افراد یا به عبارتی عوامل انسانی در شکل‌گیری تاریخ در نظر می‌گرفت چنانچه در بخشی از کتابش به نام «درباره قهرمانان، قهرمان پرستی و نقش قهرمان در تاریخ» بیان کرده: «تاریخ دستاوردهای بشری، تاریخ مردان بزرگی است که آن را ساخته‌اند». به بیان دیگر، در حالی که توکویل اهمیت ویژه‌ای به ساختار می‌دهد، کارلایل نقش عوامل انسانی را تعیین کننده می‌داند. (شکویی، ۱۳۹۷: ۱)

گرچه انقلاب‌های دیگری مانند انقلاب آمریکا که با انگیزه‌ی ملی - میهنی رخ داده حائز اهمیت است، اما آنچه در کانون توجه ما جای دارد، جانشینی ناگهانی گروه یا طبقه‌ای از مردمی است که تاکنون حکومت را به دست نداشته‌اند. به گفته‌ی کرین بریتون: سه انقلاب از چهار انقلاب (انگلیس، فرانسه و روسیه) در مجموع مسیرهای همسانی دارند. اما انقلاب آمریکا به گونه‌ی برجسته‌ای یک انقلاب ملی - میهنی بود که با بیزاری میهن پرستانه‌ی آمریکاییان از بریتانیا در سراسر آمریکا برانگیخته شده بود. (بریتون، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷) پژوهشگران و متفکران غربی و ایرانی درخصوص ریشه‌یابی انقلاب سال پنجاه و هفت ایران، علل و عواملی مطرح کرده‌اند که در این بخش باختصار به شرح دیدگاه‌ها و نقطه نظرهای برخی از آنان خواهیم پرداخت.

عده‌ای از محققان و پژوهشگران غربی مدرنیزه شدن ایران توسط شاه را عاملی در جهت پیدایش زمینه‌های انقلاب دانسته‌اند. آنان معتقد بودند که شاه دو دهه‌ی آخر حکومت خود دست به

2. Alexis de Tocqueville
3. Georg Wilhelm Friedrich Hegel
4. Karl Marx

اصلاحات اقتصادی فرهنگی با عنوان «انقلاب سفید» زد که این اصلاحات به سرعت ایران را از وضعیت یک جامعه‌ی سستی نیمه فئودال - نیمه صنعتی عقب مانده به یک جامعه‌ی نسبتاً مدرن و صنعتی مبدل کرد. از منظر آن‌ها جایگزین نمودن الگوهای اجتماعی غربی به جای ساختارهای سستی مذهبی، موجب پیدایش ناهنجاری‌های عمیق اجتماعی گردید و زمینه‌ی شورش‌ها و اعتراضات اقبال و گروه‌های سستی جامعه را که گرایش‌های نسبت به مدرنیته شدن نداشتند فراهم آورد. به گفته‌ی دوران: ریشه‌های اعتراضات و شورش‌ها در قرن بیستم، توسط خود شاه حدود پانزده سال پیش از انقلاب یعنی سال ۱۳۴۲ بوجود آمد. شاه شروع به اصلاحاتی کرد تا جامعه‌ی روستایی را به عصر جدید مبدل سازد. اما مدرنیته کردن با نهادهای سستی و مذهبی در تضاد قرار داشت و موجبات مخالفت سنت‌گرایان را پدید آورد. (Dorman, 1987, p: 16)

برخی دیگر از متفکران و اندیشمندان مانند آصف بیات، ریشه‌های پدیدار شدن اعتراضات اجتماعی را به دوران پیش از پهلوی دوم یعنی دوره‌ی رضاشاه نسبت داده‌اند. گسترش پدیده‌ی گروه‌های شهری جدید فاقد امتیاز، نتیجه‌ی سیاست‌هایی هستند که رضاشاه و محمدرضا شاه از سال ۱۳۰۹ به این سوی در پیش گرفته بودند. نتیجه‌ی مدرنیزاسیون در ایران، رشد سریع شهرنشینی، مهاجرت به شهر، ایجاد طبقات اجتماعی جدید (که برخی از آن‌ها، کاملاً مرفه بودند) و افزایش عمومی درآمدها بود و در همان حال موجب حاشیه نشینی اقتصادی و اجتماعی بخش وسیعی از جمعیت شهری شد. (بیات، ۱۳۹۳: ۵۵).

عده‌ای از پژوهشگران غربی علاوه بر مدرنیته شدن، معضلات و ناهنجاری‌های اقتصادی را عامل انقلاب می‌دانند. نیکی کدی متعلق به این دسته از محققین است که در کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» می‌گوید با افزایش ناگهانی قیمت نفت، شاه برنامه‌های اقتصادی عجولانه‌ای تدوین می‌کند که اجرای این برنامه‌ها در دهه‌ی پنجاه منجر به تورم و شرایط اقتصادی ناهنجار و بدنبال آن پیدایش نارضایتی‌های مردم می‌گردد. (Keddie: 1981, p: 7)

اما نگاه صاحب نظران و متفکرین ایرانی درخصوص علل و ریشه‌های انقلاب ایران تلفیقی از دیدگاه‌های جامعه شناختی ساختارگرایانه و دیدگاه‌های فردگرایانه است و بعضاً برخی از صاحب نظران ایرانی ریشه‌های وقوع انقلاب را در بستر نظرگاه‌های دینی شناسایی کرده‌اند. به بیانی دیگر این دسته از متفکرین عاملیت اندکی نسبت به نقش توده‌های مردم قائل هستند و در واقع علل جنبش‌ها و قیام‌های مردمی را عمدتاً پیروی از رهبران و مبارزین سیاسی - مذهبی دانسته‌اند.

مهدی بازرگان از جمله مبارزان سیاسی - مذهبی بود که در آثارش عمدتاً به حرکت‌های انقلابیِ نخبگان و رهبران سیاسی - مذهبی پرداخته و کنش یا عاملیت مردم در کانون آثار او بسیار اندک قرار می‌گرفت. او در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» به خواسته‌ها و کنش‌های سیاسی روحانیون و مبارزانی با تفکرات و اندیشه‌های مذهبی مانند علی شریعتی و امثالهم پرداخته و شرح می‌دهد: از سال ۱۳۴۰ تفاهم و تمایل شدیدی در مسلمانان ایران، اعم از کسانی که به فعالیت‌های تبلیغاتی، فرهنگی یا اجتماعی رو آورده بودند و چه آن‌ها که مبارزه‌ی سیاسی و تحزب را تکلیف دینی می‌دانستند، نسبت به همکاری بیشتر و وحدت در زیر لوای اسلام ظاهر گردید. در اردیبهشت ۱۳۴۰ کنگره‌ای در تهران از انجمن‌های اسلامی مهندسین، پزشکان، دانشجویان، معلمان، انجمن تبلیغات اسلامی، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد و کانون توحید و عده‌ای از شخصیت‌های روحانی روشنفکران و آزاده از قبیل علامه طباطبایی، طالقانی و غیره تشکیل گردید و سال بعد نیز ۱۷ گروه تجدید شد. مراجع تقلید مانند مرحوم میلانی و شریعتمداری پیام نماینده فرستاده بودند و قطعنامه‌هایی صادر کردند. (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۱)

بازرگان کُنش سیاسی مردم را در راستای مراسم و سنن مذهبی متصور می‌شد و در کتابش همواره از روحانیونی سخن می‌گفت که موجبات حرکات مردمی را رقم می‌زدند. «عامل مردمی‌تر و مؤثرتری که توجه، تجمع و توحید همه طبقات سراسر کشور را به مبارزات علیه اوضاع و دستگاه حاکم جلب و تحریک می‌نمود و از فداکاری و شهادت سرچشمه می‌گرفت، اربعین‌های زنجیره‌ای بود که بهانه و موجبات آن را سیاست و سبعت دستگاه شاه تحت حمایت آمریکا در کشتار مردم فراهم آورده بود و برای اولین بار از زمان رضاشاه چشم مردم به امضاهای مراجع تقلید قم (آیت الله شریعتمداری، گلپایگانی، نجفی مرعشی) در زیر اعلامیه مشترکی افتاد و متعاقب آن خانه‌های آقایان نیز مشترکاً مورد اهانت و حمله ساواک با گاز اشک‌آور و کماندوهای مسلح قرار گرفت». (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۴)

یکی دیگر از متفکران و پژوهشگرانی که مؤلفه‌ی مذهب را از عوامل اصلی وقوع انقلاب در ایران می‌دانست امید زنجانی است. او در کتاب «انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن» در این خصوص نوشته: اگر ما به جستجوی علل و عواملی که خارج از ماهیت انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ریشه‌های تاریخی آن است بپردازیم، تنها عاملی که به عنوان علت اصلی و عامل اول می‌توان از جریان انقلاب از تولد تا پیروزی آن استنباط نمود، اعمال سیاست اسلام‌زدایی توسط شاه بود که

ادامه‌ی رژیم خود را به منظور هر چه بیشتر جلب نمودن حمایت خارجی و تحکیم هر چه عمیق‌تر سلطنت و دیکتاتوری در داخل کشور را در گرو آن می‌دید. (عمید زنجانی، ۱۳۳۸: ۵۷۲). شاه با این تصور که سیاست اسلام‌زدایی می‌تواند او را از چنگال مانع اصلی راه ادامه رژیمش نجات بخشد، و مشکل سیاست خارجی و سیاست داخلی او را برطرف نموده و راه را برای بقای سلطنت و تحکیم پایه‌های قدرتش هموار سازد، با کتمان انگیزه اصلی این سیاست، با پوشش اصلاحات، از سال ۱۳۴۰ پا به میدان مبارزه نهاد و از آنجا که کشور و ملت مسلمان و پایبند به اسلام، وابسته به روحانیت، حامی اسلام بود، در همان گام اول با مقاومت روحانیت که زبان اسلام و بیانگر خواسته‌های ملت مسلمان ایران بودند، مواجه شد. (عمید زنجانی، ۱۳۳۸: ۵۷۳)

منوچهر محمدی در بررسی علل و عوامل بروز انقلاب در ایران گفته است: علت اصلی و اساسی قیام مردم این بود که شاه نسبت به نابودی ارزش‌های مسلط جامعه آن‌هایی که از مذهب و آئین‌شان سرچشمه گرفته بود قیام کرده و به همین دلیل بود که با جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی امت مسلمان ایران دیگر مجالی برای صبر و تحمل و شکیبایی در مقابل سایر ناملایمات اجتماعی و اقتصادی وجود نداشت. (محمدی، ۱۳۸۰: ۸۸)

اما در آثار برخی دیگر از نویسندگان یا روزنامه‌نگاران پژوهشگر نه تنها اثری از عاملیت و نقش مردم مشاهده نمی‌شود، بلکه آن‌ها علل وقوع انقلاب را تک عاملیتی دانسته و بروز آن را به عواملی مانند دخالت نیروی خارجی نسبت می‌دهند. در این رابطه صادق زیباکلام در کتاب «مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی» نوشته است: برخی معتقدند که انقلاب در حقیقت یک توطئه‌ی از قبل طرح‌ریزی شده توسط قدرت‌های خارجی برای ساقط نمودن رژیم شاه بود. برخی معتقدند که انگلیس می‌خواست از شاه بخاطر نزدیک شدنش به آمریکا (از مرداد سال ۱۳۳۲ به بعد) انتقام بگیرد. برخی دیگر معتقدند که غرب می‌خواست شاه را به سبب نقشش در افزایش قیمت نفت در اوپک تنبیه نماید. شمار بیشتری بحث می‌کنند که ایران در سال‌های آخر رژیم سریعاً به سمت پیشرفت و صنعتی شدن حرکت می‌نمود. غرب که بازارهای خود را در خطر می‌دید رژیم شاه را واژگون نمود تا جلوی بوجود آمدن «ژاپن دومی» را بگیرد و بالاخره نظر دیگری معتقد است که ایران قربانی بده بستان بین دو ابر قدرت شد: آمریکا ایران را داد تا در جایی دیگر از شوروی امتیاز بگیرد. (زیباکلام، ۱۳۷۵: ۵۰)

آبراهامیان در کتاب «ایران میان دو انقلاب» اشاره به اصطلاحاتی می‌کند که به فرهنگ سیاسی آمیخته شده مانند «بیگانگان»، «خارجی‌ها»، «عوامل سرسپرده» و... به باور او: کمتر حکومتی

در ایران را می‌توان ظرف یک قرن اخیر سراغ گرفت که مخالفین خود را به «خارجی‌ها» نسبت نداده باشد. در دوران مشروطه وقتی بیش از ده هزار نفر اهالی تهران در سفارت انگلیس بست نشستند، حکومت وقت آنان را مثنی خائن خواند که از ناحیه‌ی انگلیس اجیر شده‌اند. (Abrahamian, 1982, p: 101) بر این مبنای برخی از تحلیل‌گران علت وقوع انقلاب سال ۵۷ ایران را همکاری سیا با روحانیون و اقشار مذهبی ایران جهت برکناری شاه دانسته‌اند تا از نفوذ کمونیسم شوروی به درون کشور جلوگیری شود.

با بررسی کوتاهی از دیدگاه و نظرات محققین و پژوهشگران در خصوص ریشه‌های پیدایش انقلاب پنجاه و هفت ایران آشنا شدیم. در اغلب آثار آنان عمدتاً عواملی از قبیل دخالت بیگانگان، مدرنیته شدن ایران، بالارفتن قیمت نفت و مواردی از این دست یافت می‌شود. تنها در آثار برخی از نویسندگانی با افکار و اندیشه‌ی چپ عاملیت مردم برجسته‌تر از دیگر عوامل بروز و وقوع انقلاب مشاهده می‌گردد.

بهرحال، چه بخواهیم ایده‌ها و نگرش‌های مبتنی بر عوامل انسانی را برای بررسی رخدادهای سیاسی - اجتماعی انتخاب کنیم و چه بر رویکرد ساختاری در تحلیل پدیده‌های سیاسی - اجتماعی تأکید نماییم، نقش و جایگاه مردم مسأله‌ی عمده و اساسی است که فیلسوفان یا متفکران پیش از نظریه‌پردازان چپ‌گرا، توجهی به کارکرد نقش آفرینی آنان نداشته و یا اینکه از آن‌ها بعنوان توده‌هایی بدون عاملیت یاد می‌کرده‌اند.

همانگونه که در بخش‌های پیشین شرح داده شد، در اندیشه‌ی فوکو، مقوله‌ی «مردم» جایگاه ویژه‌ای در جهت ایفای نقش در جابجایی نظام‌های گفتمانی دارد. به بیانی دیگر، مقوله‌ی «قدرت» از نظر فوکو که معتقد است صرفاً در انحصار حاکمان نیست و در بزنگاه‌هایی در ید مردم قرار می‌گیرد، ابزاری می‌شود جهت تغییر نظام‌های گفتمانی. اگر چه نظام‌ها بعضاً ماندگار نیستند، اما برساخته‌ی قدرت مردم محسوب می‌گردند. در بخش بعدی سعی خواهیم کرد با شرح واقعه‌ی انقلاب پنجاه و هفت ایران که بواسطه‌ی قدرت و خواست مردم رخ داد نسبتی با ایده‌ی تبارشناسی فوکو برقرار سازیم.

پنجم. نگاه تبارشناسانه به نقش مردم

از آنجا که همواره تأکید فوکو بر رابطه‌ی قدرت و دانش و همچنین کارکرد قدرت در عرصه‌ی اجتماعی است، بر این مبنای می‌توان ابتدا گفت‌وگوهای حاکم بر جامعه‌ی پیشا انقلاب را بازخوانی نمود و سپس با یافتن گفت‌وگوهای مبتنی بر دانش زمانه‌ی خود که تولید کننده‌ی قدرت است، پی به عاملیت مردم در جابجایی نظم موجود برد. به گفته‌ی سارا میلز در کتاب «گفت‌وگو»: فوکو به جای اینکه تاریخ را مثلاً یک پیشروی ساده به سوی تمدن بزرگ تر بداند، یا همچون مارکسیست‌ها آن را سلسله‌ای از کشمکش‌های طبقاتی ببیند که سرانجام آن رسیدن به تساوی و برابری است، بر این باور است که تاریخ غیرمستمر یا گسیخته است و تأکید دارد که تاریخ را یک گسست بدانیم (میلز، ۱۳۸۸: ۳۱).

بنابراین، می‌توان به قدرت متمرکز و سلطه‌گر حکومت پیشا انقلاب ایران اشاره کرد که در برابر منازعه با قدرت‌های مویرگی جامعه و شکل‌گیری هویت‌های جمعی فرو پاشید و ساختار نوینی جایگزین آن گردید. به بیانی دیگر، مردم در روندهای انقلابی به عنوان بازیگران اصلی برای تحقق اهداف سیاسی - اجتماعی جدیدی، دارای عاملیت هستند و به عنوان مشارکت‌کنندگان اصلی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی مطرح می‌شوند و از آنجا که عمده‌ترین موضوع رویکرد تبارشناسی فوکو، پرداختن به مفهوم «قدرت» در میان عناصر پنهان یا حاشیه‌ای جوامع است، می‌توان با استفاده از این رویکرد به بررسی جایگاه مردم در انقلاب اسلامی پرداخت.

یک نکته جالب آنست که فوکو در جهت اثبات ایده‌اش هنگام انقلاب به ایران سفر می‌کند و با مشاهده‌ی عینی از تظاهرات مردم و نیز با گفتگو کردن با مبارزین به اثبات نظریه‌اش می‌پردازد. او در کتاب «ایران: روح یک جهان بی روح»، شکوهمندی قدرت مردم را در بیرون راندن شاه از کشور می‌ستاید و می‌گوید: به طور قطع، در آن چه در ایران روی می‌دهد واقعیتی بسیار قابل ملاحظه وجود دارد. مردم با حکومتی سروکار داشتند که تا بئن دندان مسلح بود و ارتش بزرگی در اختیار داشت از طرفی دیگر درآمدش از راه نفت بود و همچنین حمایت و پشتیبانی تمام کشورهای جهان را داشت. با این حال مردم قیام کردند و گفتند: دیگر این وضع را نمی‌خواهیم، ما به طور قطع باید این رژیم را تغییر دهیم، همه چیز را، اعم از تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی و سیاست خارجی. و این شاید روح قیامشان باشد. من فکر می‌کنم که در همین جا است که اسلام ایفای نقش می‌کند. و مذهب برای آنان نوید و تضمین وسیله‌ای برای تغییر ریشه‌ای ذهنیت (سوپرکلیوئیت) شان است. وقتی می‌-

گوییم که آنان از طریق اسلام در جست و جوی تغییری در ذهنیت خویشند، این گفته کاملاً سازگار است با این واقعیت که روش سستی اسلام از پیش حضور داشته و به آنان هویت می‌داده است، در این شیوه که آنان مذهب اسلام را به منزله‌ی نیرویی انقلابی زیست می‌کنند، چیزی غیر از اراده به اطاعتی وفادارانه‌تر از قانون شرع وجود داشت، یعنی اراده به تغییر کل هستی‌شان با بازگشت به تجربه‌ای معنوی که فکر می‌کنند در قلب اسلام شیعه می‌یابند. (فوکو، ۱۳۹۹: ۶۱-۵۹).

او در کتاب «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟» گفته است: سرنوشت عجیبی دارد ایران. در سپیده دم تاریخ، این کشور دولت و سازمان اداری را پدید آورد، بعدها نسخه‌ی آن را به اسلام سپرد و مقامات ایرانی در سمت‌های دیوانی به خدمت امپراطوری عربی در آمدند. اما ایران از همین اسلام مذهبی بیرون آورده است که در طول قرن‌ها به هر چیزی که می‌تواند از اعماق وجود یک ملت با قدرت دولت در بیفتد نیرویی مقاومت ناپذیر بخشیده است. (فوکو، ۱۳۹۵: ۳۲).

(مردم) بعنوان دال مرکزی در عصر پیش از مشروطه عموماً به عنوان انسان‌هایی در ساختار عشیره‌ای و در انقیاد نظام فتودالی به عنوان رعایایی فاقد حق و صرفاً اطاعت محور مطرح می‌شده‌اند. با ظهور دولت شبه مدرن پس از مشروطه اگر چه نخستین جرقه‌ها برای تغییر نقش مردم با تدوین نخستین قانون اساسی زده شد، اما نظام سلطنت مطلقه پهلوی امکانی برای ظهور و حضور مردم به عنوان مشارکت‌کننده مؤثر ایجاد نمی‌کرد و همچنان در قید نظام سلطنت بود. اما با انقلاب اسلامی بود که مسئولیت‌پذیری، مشارکت‌خواهی و حضور مؤثر و فعال در زندگی سیاسی فراهم شد و مردم ایران در کانون تحول انقلابی و ایجابی و مبارزات پس از آن به ویژه در انتخابات، جهاد سازندگی، و دفاع از انقلاب اسلامی مطرح گردیده‌اند.

لذا آنچه که در انقلاب اسلامی ایران از اهمیت زیادی برخوردار است آنست که این انقلاب بدون یک جنگ انقلابی و یا چریکی و در مدتی نسبتاً کوتاه با نقش مؤثر مردم و به طور پیوسته به ظهور رسید و این نقش البته ریشه‌های طولانی داشت. از انقلاب مشروطه تا ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی، مردم ایران از یک امر حاشیه‌ای به کانون سیاست بازگشته بودند و در این حضور مؤثر اگر چه امر طبقه و یا قومیت و یا محلیت اهمیت چندانی نداشت، اما نقش طبقات پایین‌تر روز به روز بیشتر می‌شد. در حقیقت، مردم در انقلاب اسلامی، اگر چه در کنار نخبگان و به ویژه روحانیت بودند، اما نقش و اثر گذاری آنها به کانون اصلی تحول تبدیل شده بود و این محوریت بعد تر نیز در جریان تجاوز ارتش صدام و جنگ مردمی در دفاع مقدس علیه دشمن خارجی به شکلی

جدید ظهور یافت.

از این رو، از مباحث مطرح شده می‌توان دریافت که نقش مردم در این انقلاب نه یک امر حاشیه‌ای و مکمل سایر عناصر کارگزاری و ساختاری انقلاب، بلکه در کانون تحول انقلابی قرار دارد و از حاشیه امر سیاست به مرکزیت آن از طریق یک انقلاب بزرگ وارد شده بودند که در مقایسه با انقلاب‌های بزرگ پیشین از فرانسه تا روسیه و چین بسیار اساسی‌تر و پررنگ‌تر بوده است. حضور میلیونی مردم در این انقلاب اگر چه بی‌سابقه بود، اما صرفاً اعداد و ارقام و تصاویر نبود، بلکه کیفیت و اهمیت حضور بود که در اینجا امری یگانه و منحصر تلقی می‌شد.

مدل تحلیلی شماره ۱:

گسست‌های نقش مردم



منبع: نویسندگان

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، تلاش شد با نگاه تبارشناسانه‌ی فوکو و با استفاده از ابزارهای روشی وی یعنی با مفاهیمی مانند گفت‌وگو، قدرت، دانش و حقیقت، نقش و جایگاه مردم را در انقلاب اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار گیرد تا به پاسخ مطلوب دست یافته شود. در تحلیل و بررسی جایگاه مردم در انقلاب‌ها با رویکرد تبارشناسی فوکو به این نتیجه رسیدیم که تبارشناسی وی عمدتاً بر پایه‌ی دو مفهوم «قدرت» و «دانش» استوار است. بر این مبنای فوکو معتقد بود که قدرت صرفاً

به نهادهای سیاسی محدود نمی‌گردد، بلکه نقش آفریننده مولدی را ایفاء می‌کند که هم در اختیار طبقه‌ی حاکم قرار می‌گیرد و هم در میان افراد یک جامعه مشاهده می‌شود.

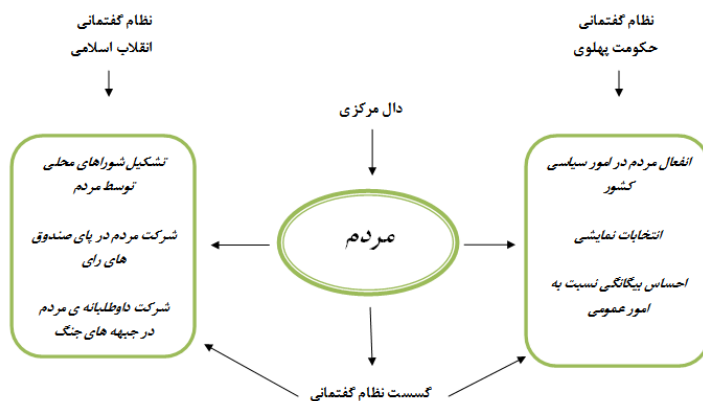
به بیانی ساده‌تر، قدرت در جامعه به صورت پراکنده وجود دارد و افراد جامعه می‌توانند در بخشی از آن قدرت سهم داشته باشند. در واقع، او با ایده‌ی نوینی به بررسی رابطه‌ی قدرت و دانش پرداخته بود و اعتقاد داشت که دانش به عنوان شکلی از قدرت در جامعه وجود دارد و هرکسی در جامعه می‌تواند با کسب دانش به قدرتی دست یابد. به عبارتی، افراد می‌توانند با داشتن دانش و توانایی‌های خود در جامعه قدرت به دست آورند و در حوزه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی نقش مهمی ایفاء کنند. بنابراین، با رویکرد تبارشناسی فوکو، مردم به عنوان فردیت‌هایی دارای قدرت و تأثیر بسیار در تحولات اجتماعی مطرح می‌شوند و می‌توانند قدرت و موتور جنبش‌های اجتماعی باشند.

لذا در انقلاب اسلامی ایران، اگر چه نمی‌توان منکر نقش عوامل ساختاری اقتصادی و سیاسی و مذهبی شد، اما نقش مردم به عنوان حلقه اتصال سایر عوامل و پویایی این نقش در بستر زمان و مکان و حضور در عرصه خیابان بود که تا کنون پژوهش‌هایی در خور آن نوشته نشده است. در حقیقت، نقش موثر مردم و پیوستگی آن در سراسر کشور و احساس انبوهی آن موضوعی بود که نه حکومت وقت و نه حتی رهبران انقلابی نیز از قبل تصویری روشن در مورد آن نداشتند و گویی اراده عمومی به تعبیر روسو لباس انقلابی به تن کرده بود و نسل‌های مختلف را در کنار یکدیگر قرار می‌داد.

در واقع، از انقلاب مشروطه تا ملی شدن نفت، مردم در نظام گفتمانی آن دوران حضور برجسته‌ای داشتند اما در دوره‌ی پهلوی دوم تبدیل به رعایایی منفعل شده بودند. سپس در کوران نظام گفتمانی انقلاب مبدل به قدرتی اثرگذار گشتند، به این معنا که مردم ایران از یک امر حاشیه‌ای به کانون سیاست بازگشته بودند و در این حضور موثر اگر چه امر طبقه و یا قومیت و یا محلیت اهمیت چندانی نداشت، اما نقش طبقات پایین‌تر روز به روز بیشتر می‌شد. در حقیقت، مردم در انقلاب اسلامی، اگر چه در کنار نخبگان و به ویژه روحانیت بودند، اما نقش و اثرگذاری آنها به کانون اصلی تحول تبدیل شده بود و این محوریت بعدتر نیز در جریان تجاوز ارتش صدام و حضور داوطلبانه‌ی مردمی در جبهه‌های جنگ به شکلی جدید ظهور یافت و در طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم و تا آخرین روز آن از اهمیتی درجه اول برخوردار بود.

در پایان بایستی بر این نکته تأکید شود این تحقیق مبتنی بر رویکرد تبارشناسی فوکو صورت

گرفته که «مردم» را بعنوان قدرت مویزگی تولیدگر معرفی می کند و اهمیت دادن به عنصر مردم و برجسته کردن آن در نگاهی تبارشناسانه به مفهوم نادیده انگاشتن سایر عناصر بسیج کنندگی همانند رهبری و مذهب اسلام نیست زیرا که در تحلیل انقلاب اسلامی نمی توان نقش رهبری دینی را نادیده گرفت. به عبارتی، پر رنگ کردن نقش مردم به مفهوم تک علیتی دانستن انقلاب ها نخواهد بود، بلکه قاعدتاً مردم در بستر اجتماع و در چارچوب باورها و گفتمان عمومی به حرکت در می آیند.



کتابنامه

۱. آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۵). *ایران بین دو انقلاب*. (کاظم فیروزمند). تهران، نشر مرکز.
۲. آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۴). *مردم در سیاست ایران*. (بهرنگ رجیبی). تهران، نشر چشمه.
۳. اشرف، احمد. (۱۳۹۳). *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*. (سهیلا ترابی فارسانی). تهران، انتشارات نیلوفر.
۴. اتابکی، تورج. (۱۴۰۰). *تاریخ فرودستان، جستارهایی در تاریخ اجتماعی کارگری و ملی ایران*. (یوسف صفاری). تهران: نشر چشمه.
۵. بازرگان، مهدی. (۱۳۶۳). *انقلاب ایران در دو حرکت*. چاپ مظاهری.
۶. برنز، اریک. (۱۳۸۴). *میشل فوکو*. (بابک احمدی). تهران: نشر ماهی.
۷. بریتون، کرین. (۱۳۸۵). *کالبد شکافی چهار انقلاب*. (محسن ثلاثی). تهران: انتشارات زریاب.

۸. بیات، آصف. (۱۳۹۳). سیاست‌های خیابانی جنبش تهیدستان در ایران. (سید اسدالله نبوی چاشمی). تهران: انتشارات پردیس دانش.
۹. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۹۸). روش‌شناسی علوم سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
۱۰. دریفوس، هیوبرت، و پل رابینو. (۱۳۷۶). میشل فوکو. فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک. (حسین بشیریه). تهران، نشر نی.
۱۱. زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات روزنه.
۱۲. شکیبی، ژند. (۱۳۹۷). روسیه و غرب انگاری. چاپ اول. تهران: مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا.
۱۳. شِرت، ایون. (۱۳۹۸). فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای. (هادی جلیلی). تهران، نشر نی.
۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۳۸). انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۵. فوکو، میشل. (۱۳۹۵). ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟. (حسین معصومی همدانی). تهران: انتشارات هرمس.
۱۶. فوکو، میشل. (۱۳۹۹). ایران: روح یک جهان بی روح. (نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده). نشر نی.
۱۷. فیرحی، داود. (۱۳۹۶). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نشر نی.
۱۸. کاتوزیان، همایون. (۱۳۶۶). اقتصاد سیاسی ایران. (محمدرضا نفیسی). تهران: انتشارات پایروس.
۱۹. کامروا، مهرا. (۱۳۹۸). انقلاب ایران، ریشه‌های ناآرامی و شورش. (مصطفی مهرآیین). تهران، نشر کرگدن.
۲۰. گرین، جرالده. (۱۳۹۲). بسیج مخالفان در انقلاب ایران، در مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها. ویراسته جک گلدستون. (محمدتقی دلفروز). تهران: نشر کویر.
۲۱. محمدی، منوچهر. (۱۳۸۰). انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدها. قم: دفتر نشر و پخش معارف.
۲۲. مجدالاسلام کرمانی، احمد. (۱۳۴۷). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. نشر دانشگاه اصفهان.
۲۳. میلز، سارا. (۱۳۸۸). گفتمان. (فتاح محمدی). تهران: نشر هزاره‌ی سوم.

۲۴. یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس. (۱۳۹۲). *نظریه و روش در تحلیل گفتار*. (هادی جلیلی). تهران: نشر نی.

25. Abrahamian, Ervand. (1982). *Iran Between to Revolutions*. New Jersey, U.S Princeton University.
26. Dorman, A. William & Mansur Farhang. (1987). *Reporting Iran the Shahs way*. Berkeley: University of California Press.
27. Foucault, Michel. (1972). *The Archaeology of Knowledge*. London. Routledge.
28. Foucault, Michel. (1979). *Discipline and punish*. London. Routledge.
29. Foucault, Michel. (1980). *Power/ Knowledge*. Hassocks, Sussex. Harvester Press.
30. Keddie, Nikki. (1981). *Roots of Revolution*. Yale University Press.